



صنعت نساجی ایران به روایت محمدعلی جمالزاده

وفی الواقع نیز از هر طفلی (پسر یا دختر) سنش را می‌پرسیدیم سن قانونی را می‌گفت و بعد معلوم شد که صاحب کار آنها را تهیه کرده و قسم به خدا و پیغمبر و امام و حضرت ابوالفضل یاد کرده است که اگر سن حقیقی خود را بگویند فوراً آنها را بیرون خواهد کرد.

یادم است در موقع خداحافظی همین صاحب کار دست دراز کرد که بهما دست بدهد ولی آن رفیق فرنگی من از دست دادن خودداری کرد و ای کاش من هم مضایقه کرده بودم.

در اصفهان پرسیدیم اگر کاری در هنگام انجام کار ناقص و عاجز چه معاملاتی می‌کنند. صاحب کارخانه که کهنه کار بود و برای هر سوالی جواب حاضر داشت، با همان لهجه غلیظ اصفهانی به پیشخدمت گفت: «زود برو فلانی را بگو بیايد.» فلانی، مرد نسبتاً مسنی بود که يك دستش بریده شده بود و در جواب سوال ما که با او چگونه رفتار می‌شود؛ گفت: «مزد را تمام و کمال می‌پردازند و کاری به من رجوع کرده‌اند که با يك دست هم می‌توان انجام داد و مخارج معالجه و غرامت را هم کاملاً پرداخته‌اند.»

از قضا چندسالی گذشت و مجدداً باز برای تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات به اصفهان رفتم و در همان کارخانه باز در باب کارگر صدمه دیده سؤالاتی کردم. رئیس جدید کارخانه که از قضیه بی‌خبر بود باز با همان لهجه و همان اطوار، کاری از مصیبت دیدگان را احضار کرد و باز دیدم همان کارگر قدیمی که معلوم شد منحصر به فرد است؛ وارد شد باز همان اظهارات و بیانات تمجید آمیز را تحویل داد.

در کارخانه دیگری در اصفهان در قسمت

حضرت آقای مهدی بهشتی پور^۱، با تقدیم سلام و دعا به عرض می‌رساند، يك جلد از کتاب نفیس خودتان «تاریخچه صنعت نساجی ایران» را برای ارادتمند ارسال فرموده‌اید. مایه نهایت سپاسگزاری است، زحمت هنگفتی کشیده‌اید و کار بسیار سودمند و بی‌سابقه‌ای را انجام داده‌اید. جناب عالی با همت بلند و سعی وافق خواسته‌اید يك رشته از رشته‌های بی‌شماری را که به‌عده ای از هموطنان ما نان می‌دهد (حالا کار نداریم که آن نان شکم آنها را سیر می‌کند یا نه) مورد مطالعه و تدقیق قرار بدهید، کم کم و با دقت تمام کتاب را خواهم خواند و هرچند مربوط به رشته داستان‌سرایی که کم و بیش رشته تخصصی فدوی شده است؛ نیست با این همه سخن‌باف با پارچه‌باف خوشاوندی دارد.

در خاطر دارم چندین سال پیش که در دفتر بین‌المللی کار در ژنو کار می‌کردم و برای رسیدگی به شرایط کار در صناعت ایران به مأموریت به وطن آمده بودم مدتی در کارخانجات ریسمان‌بافی نساجی (به‌خصوص در اصفهان و شیراز) سرگرم بودم و در مراجعت به ژنو مقاله‌ای گویا در دو قسمت نوشتم که در مجله بین‌المللی کار به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی به چاپ رسید. در این باب داستان‌هایی هم دارم که شنیدنی است مثلاً کارخانه‌ای در اهواز دیدم (يك نفر خارجی هم با من به مأموریت همراه بود) بچه‌های خردسال پا برهنه مشغول کار هستند، در صورتی که قانون کار ایران، سن معینی برای اطفال در کارخانه‌ها مقرر داشته است.

صاحب کارخانه (خدا گناهانش را ببخشد) اصرار داشت که نشان‌بیشتر از آن است که ما پنداشته‌ایم



اشاره:

«سید محمدعلی موسوی جمالزاده اصفهانی» نویسنده و مترجم معاصر ایرانی بود. او را پیش‌تاز قضا‌نویسی معاصر، پدر داستان کوتاه در زبان فارسی و آغازگر سبک واقع‌گرایی در ادبیات فارسی می‌دانند. مطلبی که از نظراتان می‌گذرد اردیبهشت سال ۱۳۴۵ در یکی از نشریات آن زمان به چاپ رسیده است. در این نامه که جمالزاده، «مهدی بهشتی‌پور» نویسنده کتاب تاریخچه صنعت نساجی ایران» را خطاب قرار داده است، خاطرات وی از شرایط معیشتی و فعالیت کارگران در کارخانه‌های نساجی مشاهده می‌شود و در پایان، نکاتی مورد توجه قرار گرفته‌اند که در عصر امروز همچنان کاربرد دارند برای مثال جمالزاده در جایی می‌نویسد: «آیا رقابت شدید ممالک خارجه که اجناس خوب خود را به قیمت ارزان و با شرایط مساعد می‌فروشند به توسعه ممالک جدید الصناعت مهلت و فرصت و امکان خواهد داد که به جایی برسند؟» سوالی که پس از گذشت ۵۹ سال، قابل تأمل است. متن کامل این نامه از نظراتان می‌گذرد:



دقت مطالعه کنند و نتیجه مطالعات خود را به زبان روشن منتشر سازند تا هیأت حاکمه ما هم که چه بسا بعضی از مطالب برایش به قدر کافی روشن نیست روشن و آگاه گردد و بی گدار به آب نزند و چشم بسته قدمی بر ندارد که اسباب تضییع وقت و انرژی و سرمایه ملی بگردد.

امروز بحمداله در مملکت ما شاید دیگر جای این نوع هراس ها باقی نمانده باشد و اولیاء امور دانا و بصیر و آگاه و صلاحیت دار در کار خود باشند مهذا وظیفه جوانان درس خوانده است به درسی که در مدرسه خوانده اند و چه بسا بیشتر جنبه نظری و تئوری دارد قانع نباشند و با چشم باز و پای پوینده و ذهن جوینده در صدد باشند که همچنان که مهدی بهشتی پور یک رشته از صدها رشته زندگی ما را تا اندازه ای روشن ساخته است، رشته های دیگر را هم رفته رفته روشن بسازند تا با چراغ هدایت آنها به جانب رفاه و رستگاری قدم برداشته شود. پس با تقدیم تبریک از کاری که انجام داده اید و امیدوارم دنباله داشته باشد و بادعای خیر در حق جوانان دیگری که در خیر و صلاح مملکت و مردم ایران خیرخواهانه کارهای سودمند و عالمانه انجام خواهند داد.

۱- مهدی بهشتی پور: روزنامه نگار و محقق ایرانی
منبع: ماهنامه وحید، اردیبهشت ۱۳۴۵، شماره ۲۹

جواب نداد و معلوم شد معنی کلمه شعبه را نفهمیده است. در مراجعت به طهران روزنامه کیهان در اداره اش مرا دعوت کرد و به اصطلاح از من انتر ویوو (مصاحبه) به عمل آورد و عین بیانات مرا بدون تغییری به چاپ رسانید. بعدها در روزنامه مسکو هم آن را نقل کردند.

بناء علی هذا زیاد در کار نساجی ناشی نباید باشم ولی متأسفانه باید بگویم که اگر اطلاعی هم داشته باشم بسیار ناچیز و ناقابل است و به من حق نمی دهد که در باب کتاب بسیار عالی و ممتاز تاریخچه صنعت نساجی ایران اظهار نظر و عقیده نمایم و همینقدر به طور کلی شاید بتوان گفت ممالکی مانند ایران که قرض های زیادی منحصر از کشاورزی زندگی کرده اند (از پاره ای حرف دستی و مشاغل یدی مختصر گذشته که اگر روزی هم رواج زیاد و بازاری در داخله و خارجه داشته امروز دیگر از رواجش بسیار کاسته است و نمی توان امیدوار بود که از نو زندگی از سر بگیرد و به کرورها نفوس، نان بدهد) و امروز بی مقدمه می خواهند صنعتی بشوند آیا استعداد این کار را دارند؟ آیا زمینه به قدر کافی حاضر است؟ آیا مهندس و متخصص و اشخاص فنی و کارگرهای صلاحیت دار که به زبان فرانسه آنها را کالی فی (Callfié) بخوانند یعنی تعلیم دهنده و با تجربه دارند؟ آیا رقابت شدید ممالک خارجه که اجناس خوب خود را به قیمت ارزان و با شرایط مساعد می فروشند به توسعه ممالک جدید الصنعه مهلت و فرصت و امکان خواهد داد که بجائی برسند؟ آیا این ممالک به قدر کافی از لحاظ سیاست و استقلال اقتصادی قدرت و اقتدار دارند که بتوانند تعرفه های گمرکی خود را به طوری که حامی جنس داخلی و صنعت ملی باشد ترتیب دهند؟ آیا راه کافی تجارتی بین دهات و شهرها و وسایل حمل و نقل در داخله و خارجه و برای حمل به خارج دارند؟

آیا قوانین کافی تجارتی و صنعتی و حفظ الصحه دارند؟ آیا دستگاه قضائی آنها به طوری هست که موجب اطمینان بیگانگان باشد که بتوانند سرمایه خود را در آن کشورها به کار اندازند اینها همه مسائل مهمی است که جوانان مانند جنابعالی باید با

پشم پاك كنى دیدم بچه شیرخواری را در کنار دیواری گذاشته اند. معلوم شد مادرش کارگر است احضارش کردیم. زن جوان رنگ پریده ای بود گفت: «چون کسی را ندارم که از بچه ام مواظبت کند او را هر روز با خود به کارخانه می آورم.» کارخانه بسیار گرد آلود بود گرد پشم بسیار زیان دارد بنا شد صاحب کارخانه فکری برای این نوع زن های کارگر بنماید.

چند سال بعد يك نفر خانم آمریکائی که در همان دفتر بین المللی کار با من همقطار بود و در کار زنان تخصص داشت (پیش از آنکه در دفتر بین المللی کار مستخدم شود در یکی از دانشگاه های آمریکا معلمه بود در رشته کار زنان) مأوریت یافت که برای تحقیق و مطالعه در ترتیب و شرایط کار زنان در صنعت به ایران برود. در مراجعت روزی به من گفت: «فلانی من پاره ای از چیزهایی را که در مملکت تو دیدم در گزارش رسمی خودم نوشتم و از آن جمله باز گفت که در کارخانه ای در اصفهان زن جوانی را دیده بود که همانجا بایستی طفل شیرخوار خود را شیر بدهد.» آن زن آمریکائی ناراحت شده بود و به وسیله مترجم خود از آن زن سؤالاتی کرده بود. می گفت: «شخصی که از طرف کارخانه همراه ما بود چیزی به آن زن گفت. من اصرار ورزیدم که مترجم باید برایم ترجمه کند. گفت: به او قدغن می نماید که به سوال های من جواب بدهد.» گفتم: «به این زن اطمینان بده که من در خیر و صلاح او به اینجا آمده ام و از او حمایت خواهم کرد.» ولی وقتی زن خواست جواب بدهد نماینده کارخانه بی محابا به او سیلی زد.

در همین شهر اصفهان کارگران به من خبر دادند که فلان کارخانه يك نفر کارگر را بدون تقصیر بیرون کرده است و خواستند که من از آن کارگر سؤالهائی به عمل آورم. مرا به خانه کارگر بردند. کارگر در منزل نبود ولی زنش آنجا بود. از او پرسیدم: «شوهرت در کدام کارخانه کار می کرده؟» اسم کارخانه را گفت. پرسیدم: «چرا بیرونش کرده اند؟» به گریه افتاد و گفت: «خدا می داند.» پرسیدم: «در چه شعبه کار می کرد؟»